

از کردار خجالتنا اثر پذیرد البته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
 بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و پیروز بی تابي زياده
 نموده صاحب فرارش گردید و باز باظهار منجرگشتن بمرض دق و رسل
 بمندارا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
 بسر برد بعدة بشهرت شفا عمل نموده شروع بخشیدن انعام حکما و
 ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غله خام و
 نقد بمحققان مسلمین و هژود کرده پتارهای کلان را بکافه گرفته
 هر از اقسام شیرینی نموده بخانههای امرا و خانقاه فقرا می نرستاد
 تا آنکه دوسه ماه پ راهوار باک رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
 کرهی شهر جای مناصب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
 خود قرار داده بود نرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
 جان نثار که پارک بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
 عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
 پلنگ خویش خوابانده حلقه مرصع طلا که در دست خود می پوشید
 با پوشانده بدر تعلیم نمود که بعد از روانه شدن از یکلای بارچه باریک
 بر سر خود کشیده کز دست را نمودار زیر بارچه ساخته بحضور
 مترددین اندرون و بیرون خود را بخواب را نماید و خود با پسر در
 در میدان نشسته پاشتهار نرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهرا
 آخر روز او اخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر الخلفهت اکبر آباد برآمده
 خود را با سپان رساند و از انجا پتغارت در بهر بقصبه متهرا رسیده در انجا
 ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مألیده مع قدری
 جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

هائیکبر بالکتاب (۲۰۰) سنه ۱۰۷۶

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمعا گذشته راه بنارس اختیار نمود و باتفاق هرکارهایی تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و صورت مختلف راه رفتن کجیب و پیشه آنها امت در شبهای تاریکی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پر کرده با خود برداشته بود گویند روز دیگر بتفارت پنج پسر هرکاره دکن که بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساندند که هیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چونکی اطراف خانه او نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمیهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده دگر دست او از زیر پارچه یکلانی باریک پیدامت کوتوال بعرض رسانید کرت میوم هرکاره التماس نمود که اگر سیوا تا حال چهل بلکه پنجاه کرده راه طی فرموده باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراف فرموده بگمان و شهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه بپوش جرات اقدام نموده اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی و شمالی مع احکام بنام صوبه داران و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز با اطلاع یا بلد مقید ساخته روانه حضور سازند و راجه جیسنگه که در همان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بتجسس بنیاد رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوچی خویش اورا مفید

خفته ۱۰۷۴ (۲۰۱)
 یافته روزانه حضور سازد بعد از اجابت و جوی آن طرف از آن نفس
 صحت بردارند و نگذارند که او چاشنی، قزلو و جمعیت تواند گرفت چون
 گمان فرلو از طرف دیگر، برای احمد آید و بولوزی باشد بود ابتدا
 بتاکید تمام گرز برداران. همان طرفی که دیدند بود همه
 صیحات تعیین فرمودند لهذا گرز برداران صحت بخار من که آن غدار
 صحنه پیمای گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد از انقضای هفته
 و صحت گردیدند گویند اگر چه سیوا در راه رفتن چندان استعجال و زنده
 بود که هیچ شاطر و هرکاره سریع السیر بار نمی توانست رسید اما
 چون مانجا پسر او در صغر من با او همراه بود و بتصدیع تمام او را
 تا یکی از معمرهای اله اید رساند بعد از چون در بهر طاقت
 راه رفتن نیافت در خانه یکی از برهمنان کبکلس نام که از جمله
 زار داران مشهور آن مکن بود و خویشان او در دکن با پدر میوا رابطه
 یکجهدی داشتند نگاه داشته قدری اشرافی و هون باو داده سفارش
 نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و در صورتیکه
 خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و از انجا
 صحت بنارس روانه گردید باقی ذکر او انشاء الله تعالی بر محل
 بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبر های ناخوش از طرف شاه ایران بسبب
 ناموانت با تربیت جان ایلچی و روانه شدن ایلچی بخت
 و ناخوشی و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنه عوام
 از نوشته تیار و زبان مفیدان انتشار یافت و خلد مکن بتقاضای
 مصلحت از مستقر الخلیفه بدار الخلافت متوجه شدند همینکه داخل

عالمگیر بادشاه (۲۰۴) سنه ۱۰۷۶

قلعه شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور به مرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام و نچشم انجام هرچه بنبوت پیوسته خلاف ایلیچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم گردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران او را مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانه او آمده نسبت به ایلیچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبه پا از دائره سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بددستی شاه و خفت خود گردید محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بالشرک کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسد پای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق بالشکر گران و تربیخانه سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاظر پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایه فساد افتاد عیاله پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و تربیخانه رد آثار و پیداده بیشمار مرخص ساختند پنجم لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سواي العمامات دیگر وقت رخصت پادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بتجهت سرانجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای صوبجات و

تیارى کار خانججات فرموده جایجا گرز بردار تعیین نمودند *
 درین اوان غریب سوانح از کشفه شدن اعتماد خان عرف
 عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از
 فضاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب
 پنج هزارى رسانده مخاطب با اعتماد خان ساخته در خلوت حکم
 نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدبیر و راستی و صلاح و تقوی
 موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان
 سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمه خیر گفتن و فیضرمانی
 املا زبان نزد پادشاه آشنانمی ساخت و دیگر از سختی سلوک مطعون
 عالمی بود و در همان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشه
 ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوی و شجاعت و سر کلمه زدن
 بامیران نامی آن ولایت و بزور از آنها زر گرفتن و در بزم و عیاشی
 صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور از
 کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافه گردید
 و امرای ایران هرکه بروضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می
 نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی بارود
 و سرود مبلغها صرف می آورد هرگاه حقیقت او بعرض
 رساندند و ظاهر ساختند که مایه مداخل او که بحال فقیری چنان
 اوقات بسر می برد در ظاهر معلوم نیست و بکیمی گری و پیشه
 دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوی و شجاعت
 آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر میباشد حضرت
 خلد مکن برو گمان جاسوس شاه ایران بیده بگوتوال فرمودند که او را

فائل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آوردن کوتاهی سخن
 بعضی بسیار او را دستگیر ساخته طوق در گردن و زنجیر در پا انداخته
 هر دو دست او را در چوب گرفته سرپا مسلمانی آورده روزی یونان
 استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حیل لوبیتر را
 اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانه خود برده
 در خلوت ازو بوعده و وعید عظیمت و نفوس الامیر ازو استفسار نمایند
 اعتماد خان بخانه آورده در خلوت او را غرض خود طلبیده گفت اگر
 جان خویش را عزیز میداری بر راستی حقیقت بدو عرض اظهار بدار
 او در جواب گفت فقیر میباح گدا پیشه ام فائده نه بکشید و اعتماد
 خان زبان یقهدید کشاد آن گرفتار پنجه اجل چون دانست که
 بهیچ وجه رهائی نیست و راستی سقرون بقبول نمی افته التماس
 نمود که اگر جان بخشی نمایند در گوش نواب حقیقت واقعی ظاهر
 می سازم هر چند که در صاف اعتماد خان برداشت آن نداشت که در
 گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار مافزون
 ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان که کرده بطول و عرض
 نیم درعه یکسر می انداختند و بالای آن نیمچه همشیری گذاشته
 بود باوجود هر دو دست او چنان در بند گرفته بود که هیچ عضو او
 سوای انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود
 را نیز گوش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بهر انگشتان همشیر
 از بالای معند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر پیر
 او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز
 پاره پاره ساختند و ذکر سبب مفید گردیدن آن قلندر مشرب

ببرواینها دیگر نیز مصروح گردیده اما آنچه محرر اورتی از رفقای
 او شنیده بود، بقیده قلم آورد. - بهر حال پادشاه در اقبال در تهیه و فکر
 بر آمدن خود که از واقعه ملتان و قندهارها بظهور واقع شاه عباس
 بعضی از سید شمس عرفیه است این مهم نمودند.

بناز بتفکار احوال راجه بجی سنگه می پردازد که بموجب حکم
 دولت از قاضی و محاضره مالک و قلعه بیجاپور کوتاه نموده چون
 دانست که بعد از مراجعت او قلعهای مفتوحه از هجوم دکنه زبان و عدم
 نظیره بدست قاضی ازین ساذن متعذر است مصلحت دران دانست
 که قلمها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن
 بود با خود گرفته بانی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج و بارهای
 که ترقی مسخر نمودن بود از پا در آورده از آنجا کوچ نموده خود را
 بخیسته بنیاد رساند. درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتعل بر
 فرار نمودن سیرا و مقید ساطقین و روانه نمودن نتهوجی رسید و
 راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود. دلیر خان
 که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از
 کوشکیان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور آب نودا حکم مهم
 و گوشمال دادن اسیدار چانده بقو رسید بعد و روز حکم با رندوله خان
 و راجه سجان سنگه و راو بهار و تکان داد غلی و زبردست خان و آتش
 خان و جزئی از سجان روانه سمت برار و سنگ چانده گردید. و ایچ
 قانی طوبه دار برار مع توپکاران نواح قیصر و فاقه نمود چون
 نزد یک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده
 بهمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذاشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاد های او را استمالت نموده موافق ادعای او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهی سخن زمیندار مذکور کمربند صفت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه بطریق شکرانه عفو تقصیرات برای پادشاه و هزار اشرفی و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوی بسیار قرار یافت که یک کروز روپیه جرمانه سابق و شکرانه حال از نقد و جنس در صورت دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیه مقرری در سرکار عائد می ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیرخان تواضع نماید و چار دیواری که بطریق حصار ساخته مسما سازد و نام مکان بودن خود را بقلعۀ ارك زدن زدن سازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را برای وصول زر پیشکش حال و مسما نمودن حصار شهر پناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیندار تعیین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاری نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زمین العابدین دیوان برهان پور که از بند های روشناس والا شاهی بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغۀ و شمشیر مرصع و فیل برای زمیندار از حضور رسید و برای وصول باقی تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاری را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیندار دیوگذا که بهر حد چانده متصل است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه بر مقرر ساخته و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بلاگهات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجدداً مع فرمان صوبه داری دکن بغام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش هر دو زمینداران دکن را گذاشته روانه خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید ، که فقهوجی خویش سیوا همراهِ گرز بردار و کسان راجه جی سنگه بحضور رسیدن حکم شد که با احتیاط مسلسل نگاهدارند فقهوجی خلاصی خود را در قبول اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقرران حضور بعرض رساند حضرت خلد مکان بر غیبت تمام التماس او را مقرران باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان منصب او را بحال داشتند بعد چندگانه که با تعیینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرتکب شده قابو یافته خود را نزد پیوای مرادو چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و نساها از بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق

سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور

سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

عالمگیر بادشاه (۴۰۸) سنه ۱۰۷۷

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاروی دوازده هزار سوار که بر آردی پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان مرخص ساختند . درین ضمن بعضی رسید که راجه جی جنگه بلجل طبیعی درگذشت .

چون حقیقتها مرکشی و فیرانک افغانان یوسف زئی معروف گردیدند فرمایند تنبیه آن جماعه بدنام بدنام میرخان صوبه داری کابل و کابل خان فوجدارانک و دیگر فوجداران نواح که همه با اتفاق فیرانک متصل آن جماعه بدسگال پر از زنی صادر گردیدند - کابل خان انتظار کمالی صوبه دار نگه داشته با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمردن تدبیرات رای صائب محاربات عظیم و تردیدها نمایان که بتفسیر تفصیل آن نمی پردازد بکار برده کارزارهای صعب که چندین هزار افغانان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیاده پادشاهی بکار آمدند و در آن - با وجود فراهم آمدن چهل پنج هزار سوار و پیاده افغانان که مکرر نوح کشی بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میرخان که با چهار پنج هزار سوار بروقت بمدد رسید و از نیز برزاقیت کامل خان نورد رستماده بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعی دادند از جمله افغانان مقتول کله درهزاو و چهار صد افغان بحضور رسید و کله میذار فرمودند - معینا افغانان جهالت کیش از طریق مفسدی خویش باز نهاده در راه زنی و مفسدی مردم آزادی زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها می رسید بنابان محمد امین خان بخشی را که صوبه داری لاهور ضمیمه بخشینگری

حضور نیز داشت وسطی قعدہ سده مذکور هوبده از کابل نموده برای
تفجیه آن گروه شقارت پزوه مرخص فرمودند سه هزار سوار پادشاهزاده
محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده هزاری هشت هزار سوار
نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته
بود منصب هفت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت
فرمودند - از پادشاهزادها که بدون خدمت در صفر سن منصب
یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را
که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته بیای اعتراض آورده بودند
بعظای خلعت ماتمی پدر و بخائی منصب چهار هزاری چهار
هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی
خالصه از تغییر رای لعل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان
بخشی دکن و دیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان
که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیدگی دکن مامور گردید
و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانه پیشکش چانده بحضور
رسیده بود بخطاب خائی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت
نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمبدار تبت بعرض رسید که عبد الله خان
وایی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله
و شرف اندوژی ملازمت بکمال بی سروسانی بآن حدون
رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراہ دارن خواجه محمد
اسحاق نام را مهمانک از مقرر نموده با بعضی سرافرام ضروری باستقبال
ار روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز میفا

و طلا رساده و دو زنجیر نیکل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیه نقد بر خزانه کشمیر تفخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان که بلاهور تعلقه صوبه خود رفته بود حکم رفت تا رسیدن عبداللہ خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانه لاهور رساند و در همه باب بمهمانداری او پردازد - و حاجبا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن مایحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازی و مسافر پروری صادر گردید - بعده که نزدیک دار الخلافت رسید جعفر خان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده ملاقات نموده نزد خود نشاندند کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلی او کوشیده حویلی رستم خان را برای ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروری موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه نگاه داشته طریقه مهمان نوازی را کار فرموده بموجب خواهش مهمان سرانجام راه کعبه الہ خاطر خواه مهیا ساخته مهمان دار همراه داده روانه بندرسورت ساختند و بحکام بندر نیز در تقدیم خدمتگاری و مهمانداری احکام صادر نمودند - از ابتدای ورود لغایت رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمان پروری بعمل آمد • برضهینز منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم جلوس احوال پادشاه خداد آرامگاه عالمگیر از روی قاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشهور بمیرزا امینا که از مستعدان روزنی ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفتاد

سنه ۱۰۷۸ (۲۱۱) عالمگیر بادشاه
 هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسمه هزار
 بیت نمیرسد معینا اگر باعث مال طبع مظالمه کنندگان از روی
 اظناب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخه دیگر
 مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده
 معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه

بیست و یکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال مورخان ممنوع از تمطیر احوال آن
 پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص
 مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم دکن را مجملا بلا
 تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده
 و بندراین احوال چند سال عشر ثانی و ثالث را مجمل نوشته
 تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد
 دیده و یافته نشد لهذا از سنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک
 جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم زانی عشر ثانی
 حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست فتواند آورد
 اما بعد که بهمی و تفحص تمام هر آنچه توانست مقدمات عمده
 لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانی زوایان ثقه و بعضی محرمان و
 مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی
 بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی
 چهل سال بواسطه العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید
 قلم در آورد - چون مصمم گردید که بندر این داس بهادر شاهی که

سده ۱۰۷۸

(۲۱۲)

هالامگیر بادشاه

مدت در ایام پادشاهزادگی متصدی حضرت شاه عالم بود تاریخی
تالیف نموده در آن سوانح سی و چند سال را باحاطه بیان در آورده است
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهموساتیدن آن تاریخ
نهایت تمحص بکار برد. بعد که بمعی بهیار آن نسخه را بدست
آورده بامید آنکه از خرمن انداخته او خوشه چینی نماید از روی
غور من اوله الی آخره بمطالع در آورد. نصف آنچه راقم حروف
جمع ساخته درین اوراق باحاطه بیان در آورده بنظر نیامد. بهرحال
در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحی تصور بنظر آید یا بر
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روی تاریخ و
روای دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی
عیب پوشی معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان
خامه صدق مقال میدهند روز بروز در اجرای امور شرعی و پاس
اوامر و مذاهبی الهی بمرتبه تقید می نمود که متصل هم احکام
برای منع اخذ زاده داری و پانداری و غیره که لکها حاصل آن
هر سال در سرکار واصل میگردد و برانداختن رواج مسکرات
و خرابات خانها و اجتماع جائزه که هر سال در روز و تاریخ معین
در معبد خانهای هندو زن و مرد زیاده از اندازه شمار هر قوم
فراهم می آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میبوسید و مبلغ کلی
محصول آن در هر صوبه داخل خزانه می شد صادر میفرمودند -
و کلانتران و قوالان پانام و نشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سره

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی
منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانان و
قوالان بازدمام و غوغای تمام فراهم آمده جنازه با شان تمام
ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه گنان از پای جهروکه در سن
گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلانان
التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدخون سازیم فرمودند
که چنان بجاگ بسپارند که باز صدا و ندا از او بر نیاید •

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکه در سن مقرر
بود که پادشاهان با وجود عارضه بدنی برای انتشار خبر سلامتی
روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین در آن جهروکه که
مشرف بر دریای حقیقی اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته
بودند سراز جهروکه بر می آوردند سوی اسرای مجرانی آنوقت
چندین تک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده
دعا رثنا بجا می آوردند و بحدیاری از قوم هنود بودند بدرستی
مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکه در سن نمی دیدند
هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور
آنها نیز از جمله ممنوعات و نامشروع دانسته در پای جهروکه
نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازدمام فرمودند •
در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار المسور برهان بود بعرض رسید
که در ایام عاشورا جمعی از مردم محله احدی پوره کهزکی پوره
از قدیم میان هم مدارت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هر حال
وقت بر آوردن تاهوت برای گشت بر مردم کهزکی پوره بلکه اکتف

بر مردم محله دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار نرزه پوش و بندر قچی بسیار همراه تابوت وقت گشت بر می آمدند شبی هر وقت گشت با تابوت مردم کهزکی پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هر چند که مردم کهزکی پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت اهدی پوره محفوظ دارند مردم اهدی پوره از غرور جهالت و بسیاری جمعیت مکرر سر راه تابوت کهزکی پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشاگران بسیار فراهم آمده رفعت مردم کهزکی پوره نمودند و آنقدر مردم برای مدد طرف کهزکی پوره بر درو بام دکانها سوار شدند که یک سفال برخانه هیچ اهدی از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر اهدی پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمی گردیدند و چهل پنجاه هزار روپیه را مروارید و دیگر اقمشه تابوت و شد های اهدی پوره بتاراج رفت. بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت بر آوردن در همه صوبجات بر نگارند * در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثانی شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکی از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازی یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پای تخت حاضر می بود و منجمین را جرم مصالح رکاب و دنقر دیوانی دانسته داخل بند های پادشاهی روشناس نوکو می نمودند و برای تحقیق فصل اربعه و سر رشته حساب ماهی شمسی و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدی اهدیان و بویخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

سنه ۱۰۷۹ (۲۱۵) عالمگیر بادشاه
 بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار
 ساعت از روی تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن بر انداختند
 اهل دفتر بعضی رساندند که حساب تاریخ ماه شمسی که محرران
 از روی تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقویم حساب
 طلب تنخواه جاری نمی تواند نمود فرمودند از روی *

* بیت *

لا لب لا ولا لاشش مه است * ل ک ک و ک ط ل شهور کوه است
 سر رشته ماههای شمسی نگاه دارند اگر چه از آن سال محرران دفاتر از روی
 لا و اسجذتری نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب
 تحویل آفتاب راست آید و در غره شمسی تفاوت راه نیابد محالست
 چرا که موافق قاعد منجمان اگر لجه قبل از وقت زوال تحویل شود
 آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشر عشر ساعت
 زمانی از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند
 و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت
 می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهایی این عهد
 نیز میکنند لهذا آنچه محرران از روی دفاتر دیوانی صوبه دکن
 و دار الخلافت و امرای صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف
 تفاوت دوسه روز تازه و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمد
 که بمرور ایام تفاوت راه یافتمه اگر محاسبان نکته سنخ که از سال و ماه
 شمسی و قمری اطلاع دارند آن تفاوت را از روی غور حساب نمایند
 برای ارباب طلب منصبداران که بعد سرگردانی سالها تنخواه می
 یابند مبلغ کلی علاوه نقصان ایام گذشته می شود - و قصات را در

شاهانگیر پادشاه (۲۱۶) سنه ۱۰۷۹

امور ملکی و مقدسات جزئی و کلی چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمده صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضی عبد الوهاب احمد آبادی که قاضی القضاة محض بود آن قدر استقلال و اعتبار بهم رساند که همه امرای با نام و نشان از و ملاحظه حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثانی که در زیاده سرب و گستاخی در خدمت پادشاه سرآمد روزگار خود را میگردفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضی بود چنانچه از راهی که و محرمان خاندان قاضی مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بمهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدت زیاده از مرضی پادشاه بمیان آورده بود درین ضمن خبر بار رساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضی همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطرار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضی ادا سازم و قاضی درین باب سواي اعضاء مصلحت کار ندانسته کارش بمیان نیاورد - روزی از نوشته اخبار نویسان دکن شوخی و فساد زیاد سیوای مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان در میان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار با از حد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

سنه ۱۰۷۹ (۲۱۷) عالمگیر بادشاه
در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعیین لشکر نیست اعلام
قاضی کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر
خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چندین کلمات اغو
سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوی خمران مآل که بعد فرار از
حضور کار آن بد شکل بجا رسید بزبان قلم میدهد که بعد که آن
کافر محیل از متها تغییر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه
عذیبا پسر خود سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر
وابستها که همه خاکستر به رو مایده خودها را بصورت نقیران هند
ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدری از
اشرفی و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که محجوف
ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدری زیر کفشهای کهنه
دوخته سه فرقه مختلف الرضع بیدراگی و گسائین و اداسی
شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیمای گردیدند
و یکدانه الماس بیش قیمت با چند دانه یاقوت در موم گرفته
در رخت پوشش هرکارها درخته و در دهن بعضی همراهان داده
طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلی قلی نام فوجدار
انجا از نوشته وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار
سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن
خبر فرار سیوا و رسیدن هر سه گروه نقیضان فرمود که همه را مقید
سازند و پای تغذیش در میان آورد و یک روز و یک شب همه
آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دویم

مذمه ۱۰۷۹ (۴۱۸)

هنرمند از تاسف گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار
 ارسال اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانگ الماس و یاقوت بیش
 قیمت که از لک روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانم
 که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سر مرا بریده
 ارسال داری و این هر دو سنگ بی بها برای تو نمائند اینک من و
 این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بردار.
 علی قلی سونای نقد را بر امید نسیمه بجزا که آخر چه نقش
 بر روی کار آید اختیار نموده آن هر دو سنگ بیهوا را ازو گرفته صبح
 آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسافران برداشت
 و سیوا خلاصی خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغی که
 بقفس آمده نجات یابد از دام فوجدار چسبته مرحله پیمای سمت
 بنارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روی و
 پیکه رفتن گرد از شاطران می بود اما سنبها که پسر خوزد سال همراه
 آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس
 نام برهن که پروخت موروثی جد و آبی او که وقتی به بنارس
 آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنوز صاحب اسم و رسم
 بهر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهن که خدمت مینماید
 نوشته میدهند او را پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفی
 حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود
 رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهی و قسمی
 که بنویسم خود را بمن خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم
 اما با اختیار خواهش پسر نوشته صادر او زهار حرکت از جای خود

تفنانگی و برهنن معتقد قدیمنی خود را که بهیب او کبکلس را
بهمرسانده بود باخروج چندساله همراہ سفیها گذاشته راه بنارس اختیار
نمود قضا را روزی که داخل بنارس شد و صبح آن برای غسل و
توازی که هنوز بجای آرند درگهزی شب مانده بکنار دریا رفت هنوز
از ریش تراشی و شست و شوی بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکی بود
که هنوز غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گوز برداران و
صدای گرفت و گیر بلند گردید •

در ایامی که مقرر مواعظ در بندر سورت بود بانها نام زناردار
طیب پیشه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که
برای تحصیل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بی سز و مایه
از دور و نزدیک بنارس رفته یکی از برهمنان آنجا را استاد
خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و صبح و شام از طرف
استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دابی که مقرر است
مردمی را که برای غسل می آیند بدستور و آئین مقرری
خدمت می نمایند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خیانت
نزد استاد خود می برند و خرچ خوراک و پوشاک شاگردان بر ذمه
استاد است که بقدر کفاف ضرور خبر می گیرند من به بنارس رفته
مدت سه چهار سال خدمت یکی از برهمنان می نمودم و هرچه
کنار دریا بدستور دیگران بهم میرساندم در خدمت استاد میبردیم و او
بخیار به تنگی و سختی خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزی که هنوز
اثر تاریکی بود کنار آب بدستور هر روز رفتم شخصی دست مرا
گرفته مشتکی پراز جواهر و اشرفی و هون بدست من داده

گفت محبت را و سخن و مرا زود از لوازم قسطنطنیه خارج کن کن من را
 نظره وقتی در جامه ننگبیده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر
 و اشرفی بنظر نیامد و جلد پتراشیدن ویش و عمل دادن او برداشتم
 هنوز خارج از خدمت او نشده بودم که فوغای گرفت و گبر و رسیدن
 گزار برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت
 او می نمودم در طرفه العین از پیش رو و نظرم فائب شد و دانستم
 که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس
 جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت دارین دانستم
 که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر
 سورت رساندم حوبلی ملکی که دارم از همان زر است *

القصة سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پراژتراکم
 اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیویاری قولی
 و قاصدان تردد دشوار است بتغییر وضع هر جا که میرسید خود را و
 همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزن
 عبد الله قطب الملك بحیدر آباد رسید و بانسانه و افسونهای
 مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفته
 حرفهای او گشته از آنکه چند قلعه سرحدی قطب شاهیه بتصرف
 عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت
 یا عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه
 من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعه که بتصرف بیجاپوری
 رفته در اندک فرصت بتحصیر آورده حواله منصوران شما که
 هدراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعههای شما چند قلعه من

که بتصرف منسوبان عالمگیر پادشاه رفقه هرچه بمدد و کوشک مصالح
 شما باز بتصرف خود آورم در ادای حق احسان شما خود را معاف
 نخواهم داشت و باتی عمر خود را از جمله بند های دستگرفته و
 غلام زر خرید آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت
 بینی و افعال آن قیام پیشه بدستگن نموده جمعیت شایسته با
 مصالح قلعه گیری و چند نفر قابل قلعه داری را سرفوج قرار داده
 سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته
 بپای هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه گیری
 بد بیضا داشت در محاصره ایام معدود به تسخیر و تصرف در می
 آورد و منصوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه دار
 ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زبانی که فی الحال شما بازوی
 مذکور به ازان قلعه دیگر بشما خواهم سپرد امیدوار ساخته بر عایت نقد
 و جنس که ازان قلاع بدست می آمد فریفته بر سر قلعه دیگر می برد
 تا آنکه ستاره و پر ناله و غیره ده درازده قلعه نامی مشهور بیجاپوری
 را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف
 خود آورد و به تسخیر قلعه راجگده و غیره که از سعی راجه جیسنگه
 و دلیر خان و دیگر بند های پادشاهی که خود کلید های آنها را
 سپرده بود بر همه دست یافته یک در قلعه حواله نوکران عبد الله
 شاه نموده مرخص ساخت - و بقول مشهور و روایت زبانی مردم
 حیدر آباد در سده اول یا دوم فرمان نوائی ابو الحسن سیوا
 حیدر آباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابده قریبی باخت -
 القصة بعد فراغ قلعه گیری بدستور سابق در قلعه راجگده مستقل

عالمگیر بادشاه (۲۲۲) سنه ۱۰۷۹ هـ

گردید و از سرنو علم طغیان بر انراخته در ایامی که هنوز حصار شهر
 یغاه بذر سورت بنا گذاشته نشده بود در بذر مذکور تاخت آورده
 آن قدر نر نقد و طلا و نقره غیر مسکوک و قماش کشمیر و احمد آبان
 و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندی بانام و نشان و مسلمین
 آبرو طلب دستگیر نموده بود که کرورها نقد و جنس مجموع بدست
 آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند
 که قلعه شهر یغاه اطراف بذر سورت بسازند و دایرخان و خان جهان
 بهادر برای تنبیه آن بدمال بانوج و سواران کار طلب مبارز پیشه دیگر
 تعیین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچی و عربی فراهم
 آورده بود که هر جا فوج تعیین می نمود بیشتر سواران باگیری
 خود او بودند و از سرنو قلعهها که سابق در دریا احداث نموده بود
 بتعمیر آن پرداخته کشتیهایی جنگی ساخته دریای قلعهها نگاهداشته
 شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت و کعبه الله نمود - بعده
 خاطر از بندوبست اطراف قلعه راجگده که صلجایی قدیم اربو جمع
 ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلمب تراز راجگده برای
 ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بمیدان کوه راهبری
 که در رفعت باآسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر
 قلعه آن که تیغه آن بناف چرچ زمردی فام رسیده بود سه کوه
 ارتفاع داشت و بیست و چهار کوه از انجا دریای شور واقع شده و
 شعبه دریا از پای دامن کوه هفت کوه می شمردند و اطراف آن طرف
 راه بذر سورت که ده دوازده کوه راه منزل براه خشکی واقع شده و
 راجگده از انجا چهار پنج منزل است و کوههای سر بفلک کشیده دشوار گذار

بمیدان قلب در راه دارن پنجمه متصل باران دران در زمین میباشد
 وتعلق بکوکن نظام الملکی دارن اختیار نموده بتعمیر و عمارت آن قلعه
 پرداخت و دروازه و برج و باره در کمال قلبی قرار داده ترک مانند
 راجگده نموده قلعه راهیری را ملجا و جای مانند خود مقرر ساخت
 از بعد تیار شدن قلعه و نصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه تردد
 اطراف که همان یک راه قلب گذاشت روزی مجمعی ساخته خریطه
 زر و کوزه طلای صدهون در میدان گذاشته فرمود که مذاهی نمایند که
 هر که سوی راهی که مقرر نموده شد براهی دیگر بالای قلعه بلا صده
 زرینه و کمند مع نشان رود بدر آن زر و کوزه طلا بخشیده شود یکی از قوم
 دھیز آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع
 نشان رفته نشان نصب نموده بیدایم بعده که آن دھیز بانسان بالای
 قلعه آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا
 و ثنا بجا آوردن سیدوا فرمود که آن خویطه زر مع کوزه طلا بار بدهند
 و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن دھیز بالا
 رفته بود آنرا یزدن سازند چون راهیری ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن
 نظام الملکی داشت بعده که ملک او را و بعضی تعلقه بلجاپوری را
 صاحب قران ثانی متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان شدند
 عرض ملک تازه بتصرف آمده بلجاپور را به کوکن نظام الملک
 عرض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان
 از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعه دندا راجپوری
 که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکی است حاکم
 قشین او بود و باز قلعه جزیره که برآپری جزیره اندرون دریای

سنة ۱۹۷۹

(۲۲۲)

دندانها را در کمال استحکام واقع شده

بود که هرگاه غلبه غنیم دران نواح رو میداد فرجدار آنجا پناه بدانجا

می برد بعد که سیوا راهبری را که از دندان راجپوری دوست کرده

مصافحت داشت حاکم نشین و جلی مانند خود مقرر نمود

هفت قلعه خورن و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت

بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندان راجپوری گماشت - فتح

خان از ملاحظه غلبه سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله

باخته دندان راجپوری را گذاشته پناه بقلعه جزیره اندرون آب برد و سیوا

بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه بر فتح خان تنگ آورد و فتح خان باین

فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان

بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و

سیدی خیریت نام سه غلام حبشی فتح خان داشت که باز همراه

هر کدام ده ده غلام حبشی سپاهی تربیت کرده آنها بودند و

اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها

بود هر سه غلام حبشی بر غلبه غنیم و اراده فتح خان که می خواهد

قلعه جزیره را حواله سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند

که در صورت زدن قلعه جزیره بتصرف کافران خدا داند بوسرمایان

چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و

سیدی سنبل را ببرداری و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در

سده چهارده جلوس حبشیها فتح خان را شافل کرده زنجیر دریا

انداخته حقیقت بعاقل شاه بیجاپوری معروض داشتند و بخدمت

خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدانای

بندگی درگاه پادشاه و طلب کمک از راه بندر سورت و دریا
 بمیان آورده اند. از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز
 منصب چهار صدی دوسد سوار برای سیدی سنبل و سه صدی صد
 سوار برای سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیرمت
 منع خلعت و پنج هزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر
 حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب
 و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت برداشته
 سیوا می بردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند
 شروع بمرمت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگی
 دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبی تاخت بر کشتیهای قلعه
 دندا را چپوری آورده با دوسد نفر خلاصیه و پیادهای جنگی که
 مصانع کشتی و تردد روی دریا بودند بدست آورد از انجمله صد
 نفر که از قوم مرهته و تازه منصوب کرده سیوا بودند سنگ بر پای
 آنها بسته شوق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان
 حبشیه و سیوا بهم رسید و سیوا چهل پنجاه کشتی جنگی ترتیب
 باسحاک قلعه قابه و گندیری که از جمله قلعههای نواح انا آن
 مردون بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعه جزیره و دستگیر
 ساختن حبشیه افتاد و گاه گاه میان فریقین بر روی دریا جنگ
 واقع می شد و اکثر حبشیه غالب می آمدند تا آنکه سیدی
 سنبل بهایه نهصدی رسیده و دیعت حیات نمود و وقت مردن
 سیدی یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیه را برای
 اطاعت و رعایت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

پادشاه در جوهر شجاعت و بهیت پروری و آبگاری و منصوبه بازی
 میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهای
 پراز مصالح جنگی و تعمیر برج و باره قلعه و تردد دریا نوردی
 پرباخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوی وقت رفتن بجای
 ضرور و مقاربت با نسا کمر و نهی نمود - مکرر کشتیهای غنیم را
 بر روی دریا گرفته سر مرهته بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
 حقیقت بخوان جهان بهادر عرض داشت می نمود و اضافی نمایان پیغم
 رای او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه
 بود که قلعه دندا راچپوری را از تصرف آن ملعون بر آورد و
 توپهای هوایی بهمرسانده بردارختها بسته وقت شب طرف
 دندا راچپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوی بدسگال بانواع
 تدبیر برای تسخیر قلعه جزیره می کوشید و بسرداران همراه که در فن
 قلعه کشائی ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
 می نمود تا آنکه در ایام هولی که سیوا در مکانی که بفاصله سه کروزه
 از قلعه راهیری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبه دست
 یافتن بر قلعه جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار
 دندا راچپوری هولی بازی نموده و مست و لایعقل گشته بودند
 سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و زینه
 و کمد همراه سیدی خیریت دانه از طرف بخشکی تعیین نمود
 و خود با سی و چهل کشتی پراز مصالح پوش از طرف دریا
 خود را پدای حصار رسانده باشاره متوری که سیدی یاقوت و سید
 خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمصرف

یادگار فایز یافتند همین که ابتداء سیدی خیریت از طرف خشکی
صدای یورش بلند ساختند و کفار غیر یافته بهیئت مجموعی
بدفع آن طرف پرداختند سیدی یاقوت با جمعی از جانبازان تهور
پوشه و پزیران جان نثار بمدد کند همت و زینهای آسان رفعت
که از کشتیهای بیای حصار رسانده بودند بجای و چابکی تمام
که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند
و بعضی از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار
رسانده صدای بگیر و بکش بلند ساختند و در همین حال چند نفری
که با سردار برای وا نمودن کوته باروت خانه و بر آوردن باروت و
تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد
و جمعی که پررانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی یاقوت در جرگه جانبازان
داخل شهیدان گردیدند و سیدی یاقوت که لفظ خسو خسو تکیده کلام او
بود از مشاهده آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر
طرف صورت درست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو
خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامت و دست و پا
برگشتن و بستن کفار بقیه النار کشانند درین حالت سیدی
خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کند
رسانده قلعه را مفتوح ساختند . مقرر سوانح که مدت دران ضلع
بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبانی یاقوت خان شنیده که وقتی که
سقف باروت خانه باعمله و فعله آن پرید سپوا باوجود مسامت
بهیئت کرده از خواب جسته برنقا و همدمان خود گفتی که بقلعه

دندار را چپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهائی تیز را برای آوردن خبر تعیین نمود - از آنکه در آن ایام لشکر سیوا و توج خانگی آن جهنمی برای تاخت اطراف بندر صورت رفته بود و شش هفت قلعه نظام الملکی که چهار پنج گروهی دندار را چپوری واقع شده اند همه بقصر سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه دازان دیگر نتوانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعات تاخت آورد چون آوازه تسلط حبشیه در آن ضلع زبان زد گردیده بود قلعه داران شش قلعه در تریک دوسه روز امان خواسته قلعهها را سپرده مامون گردیدند و قلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفته جنگ نمود و بمورچال حبشیه نزدیک رسید از زن توپهای هوائی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تازگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت با رجوع دادن امان هفتصد نفر که از قلعه بر آمدند از آن جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعدیت خود و بشرف اسلام در آورد و زنهای پیرو بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند از آن روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعه راهبری را غنیمت دانسته بفرقلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندار را چپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن و خان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خالی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر تمرداتی که از حبشیه بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد .

عالمگیر بادشاه

الحال کلمه چند از طالبین سنبها که سیوا در آله آباد نزد کبکلس
 زینار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهند - سیوا خطی
 لوزیان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت
 پسر داده بماتم او نشست و زمینداران اطراف و بعضی امرا و
 راجپوتان متعینند دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند
 پرسه باو نوشتند زن سنبها که بعد بلوغ رسیده بود خواست
 که سستی شود بمنّت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمی که
 برای میت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشته واقعه نگاران و
 اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خص
 کم جهان پاک) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها پاکبکلس
 از آله آباد رسید و صدای شادبازند رسیدن پسر بلند ساخت
 بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده
 بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از
 تجسس پسر مظمین خاطر نمی ساختم رسیدن پسر از مسافت
 دو ماه بملاحظه گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمی و تردد حبشها را که در
 کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح
 حضور می پردازد حکم معافی محصول مال تجارت مسلمانان
 یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان
 و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنمی که قیمت آن
 از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف
 شناخته زیاده ازان اگر مایه تاجر پایند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلاً بعلت محصول مزاحم نشوند
 باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رسانند که معلمان مالی
 تجارت خود برای معانی محصول بدفعات آورده میفرشند و مال
 هفتاد را بنام خود می نویسند و زکوة که حق کافه انام موافق
 شریعت است تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق و موافق
 شریعت غرامی صد در و نیم رویه از مسلمانان و پنج رویه از هند
 می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبه افغانان بوسف زئی سمت کابل
 در عمل صوبه داری سید میرخان چنانچه بزبان خامه داده
 متواتر بعرض میرسید و آخرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خاتان
 میر جمله بی حصول رضای او بیای اعتراض آمده بود باز نظر
 بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی
 تعینات صوبه کابل نموده بودند و آخرخان بعد رسیدن به پیشاور
 آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع
 و افغانان شقاوت پزوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند.
 بعد از آنکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز از آخرخان
 تردهات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین
 خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه
 بگزارش آمده غلبه فساد سیوای بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض
 می رسید مهابت خان را مع آخرخان بحضور طلبیده برای تنبیه
 غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از
 مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن بر عرصه ظهور رسیده خصوص

آخر خان آنچه در تعزیر و جنگ قلعه پهنل پنهان جلافت و تهوری
 بکار برده و تردیدی که ابتداء همراه خان جهان بهادر گوگلتاش باز
 از قزاقی و هرازی دلیر خان شیردل نموده اگر مفصل بزنکار
 محمول باعراق میگردد - محمل از جمله تردادات بگزارش می آید که
 در یکی از محاربات که دلیر خان را با فوج مرهته اتفاق مقابله افتاد
 چون ضابطه قوم مرهته است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعد
 طرف جنگل و آب کنهای دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها
 تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ می نمایند در آغاز مقابله
 چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آخر خان هر اول با وجود
 دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در
 حمله اول آن گروه شقاوت پزوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد
 و آن بهادر شیر نبرد دست از تعاقب برنداشت همین که مرهته فوج
 منلیه را از اشک و سه چهار گروه طرف خود کشیدند قریب هفت
 هشت هزار سوار غنیمت لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست
 بکارزار کشاندند آخر خان از بسیاری کفار نیندیشیده مستانه خون
 را بران انبوه زده مانند شیری که برگله گوسفند تازه هر طرف که
 رومی آورد بآب شمشیر صاعقه کردار کرد ادبار آن تیره بختان را
 شست و شو میداد و حملهای رسته اند می آورد بعد که عرصه بر
 مرهته تنگ گردید و درجه سردار نامی مرهته که از راتهای مشهور
 بودند و در فن شمشیر بازی و تهوری از یک بهادران خود را میگرفتند
 مقابل خود آخر خان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگی
 دادند آخر از ضرب شمشیر آغریه بدار الجواز پیوستند باقی رو

بهزیمت آورد شکست عظیم بر فوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر خان که از بسیاری غنیم خبر یافته بود خود را با مردم خاص رسانده آفرین گفت چنانچه در آغر نامه بنظم آورده * بیت *

بهر یلک از ایشان هزاران غنیم * مقابل شدند و شدند در جیم
چنان کشته شد از عدو بی حساب * ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز جنگ * برآه گریز آمده بیدارنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان * بگرد آفرین بر جهان پهلوان
فی الجمله دو نشان و چهاری بسیار بدست آمد و تا پوزه که
مکان و ملجای اصل سیوای بد اصل است تاخته تعاقب نموده
غنیمت بی شمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند
چنانچه تا حال نشانهای مرده که آغر خان از سرداران سیوا گرفته
آغر خان نانی خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان
پدژ با خود نگاه میدارد *

اقصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل
غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان
و دیگر سردان افغانان که از سوز و ملخ زیاد فراهم آمده اتفاق نموده
بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربه معص و کوشش بسیار
که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمده
محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار
افغانان نیز بقتل رسیدند بهزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد
و کار بجائی رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت
و قیائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

صفحه ۱۵۷۹ (۲۳۳) عالمگیر بادشاه
 بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه برآمد و بعد
 گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیحة خورد سال محمد امین خان را با
 بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از صلح والده محمد
 امین خان با صبیحة خورد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن
 از راه غیرت و خجالت نزد شوهر آمدن قبول نه نموده همانجا لباس
 ساده و کمره پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خبر فساد ایمل خان
 بد نهاد بمرتبه انتشار یافت که آن مردود ددنژاد سکه دران کوهستان
 بنام خود زده بایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبارمال
 زیاد بر خاطر بادشاه راه یافت و خود در سنه او آخر شانزده جلوس
 یافت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب
 آغر خان از دکن بطریق ایلمار صادر فرمودند و صوبه کابل بفدائی
 خان کوکه مقرر نمودند •

درین ایام آمدن اسلام خان رومی (7) حاکم بصره که باصطلاح
 آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل
 می نگارند که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبه اختلال
 در حکومت ارثی او راه یافت و فساد و نزاع و تعصب بجائی رسید
 که چند محله شهر و قریات را آتش زده و خانه بی شمار شرفا و
 اکابر را سوخته از راه بندر عورت خود را بحضور رساند - مورد عذایات

(7) صاحب تذکره السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق
 سنه ۱۵۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰
 در آغر آباد بملازمت رسید و خطابه اسلام خانی یافت •

عالمگیر بادشاه (۲۳۶) هجری ۱۰۸۰
 ساخته پنج هزار و چهار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت
 هندوستان عطا فرموده برای مهم دکن بطریق کومکي همراه
 خان جهان بهادر و دلیر خان که در آن سال با بهلول خان بیجاپوری
 محاربه و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن
 مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد
 مرخص فرمودند *

درین سال (۸) جعفر خان وزیر و دیعت حیات نمود - در امرای
 متاخرین مثل او در خوش وضعی و میرزا منشی که ممیز
 بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشد -
 گویند روزی هندوانه کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه
 نمی باشد برای جعفر خان آوردند بعد که ازان بروده بحضار مجلس
 تفریق نموده قدری خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند
 جعفر خان گفت آری در شیرینی و شادابی و سگندگی و بیجرمی
 و کلانی به ازین دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهی
 از وقت خوردن می آید از آنکه در کوکن فالیزی که می کارند گرد آن
 ریزه ماهی که در خاک آغشته کرده گذاشته می نمایند میدهند و
 بقوت همان ماهی فالیز بمواد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن
 زبان بافسوس کشادند *

قاصی ابو الفتح نام قاصی چهار صوبه مالوا که از مستعدان

(۸) صاحب تذکره السلاطین وفات جعفر خان در سال ۱۰۸۰ هجری
 جلوس او آخر سنه ۱۰۸۰ نوشته *

صاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از آنکه شنیده بودم که او را پارچه سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسمی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که در آن سرزمین خوب می پانند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقدیم تمام با تمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامهوار سفید ساده قیمت چهل روپیه تا پنجاه روپیه از بزازان حضور بهم رسانده باو مقابله نمودم بتماش او نرسیدند از تحفگی او خاطر جمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقه پارچه سفید نوشته بودند یک طاقه آن را در دست گرفته رو برو رفتم از مشاهده پارچه سفید از راه رغبتی که بیوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائی آن برداشته تماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچه سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند .

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود را میرسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر سجل بزبان قلم خواهد داد

پدرش رسید. چون خلد مکن اراده تذبیه افغانان کابل داشتند پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسلیم بحالی منصب و دیگر عنایات فرمودند. و کفایت خان را دیوان و محمد رفیع برادر زاده وزیر خان را بخشی سرکار پادشاه زاده نمودند. و در سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر را بهر لوی دلیر خان و رفاعت اسلام خان آن طرف آبهیمه نزد یک سواد قصبه ملکیبر که بیچاره منزل بیجاپور واقع شده با فوج بهلول بیجاپوری مقابله کارزار صعب روداد و در حالتی که امام خان رسمی ترند نمایان می نمود و غلبه فوج خصم از حد زیاد بود و چهار طرف افواج پادشاهی را پرگار وار فرود گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت نزدیک فیل سواری اسلام خان آتش در باروت افتاد و از صدمه شعله آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلسکر بیجاپور برد اطراف فیل او فرود گرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند. و در آن جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بقاراج رفت و جمعی از فوج دلیر خان و خان جهان بهادر بکار آمدند و مرتبه آتش پیکار شعله ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و حر آدم گوی و چوگان دلاوران گردیده بود.

نگنده همه شش خرطوم فیل * نقاده تن کشتگان چند میل و خرطوم فیل و سر جنگ جوی * همه شش پانزده چوگان و گوی آنرا امر کار بر فوج پادشاهی بمرتبه تنگ گردید که اگر چه با وجود کمال غلبه دکنین خیره سر در استقامت سرداران خلیل راه نیتانجه

۱۳۸۴ (۱۳۳۶) عالمگیر پادشاه

اعمال راهی که جنگ کتان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و امپان
در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همپنان قدم بقدم عقب
برگشته در سه هفته تطع نمودن ضرور گردید - فی الجمله بعد از که
از روی وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن احلام خان
بعرض رسید چون خلد مکن در همان ایام متوجه تادیب افغانان
گشته ارائل سده هفده جلوس طرف حسن ابدال راایت ظفر آیت
برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بروقت دیگر موقوف داشتند -
آخر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن
امداد زیادتی را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز چریده گشته
مع اسباب ضروری سفر بطریق ایلغار طی مسافت بعیده که عقل
در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل
روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیدند بودند
خود را برکاب رسانده مورد آمرین و عنایات بی پایان گردید - بعد
رسیدن حسن ابدال چند بنده کارزار دیدند دیگر با چهار پنج هزار
حوار همراه آخر خان مقرر نموده مبلغ دو لاک روپیه نقد عطا نموده
و بنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند -
بعده که آخر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب
همشیر او بودند چند صاحب الوس میمند و غیره باهم اتفاق نموده
بطریق عقب خون بر آخر خان تاخمت آوردند آن داور شیر نبرد خبر
یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و
زخمی گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند -
و آن سه حواری معرکه شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغالان جادون

پس به بهر آنکه سیر می‌نمودند هر از تن جدا و زین از سوار خالی می
 نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمنگن اصلی آنها
 رساننده قریب سه صد سوار آن جماعت بد عاقبت را علف تبع و
 هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر
 نمودند و مال و مواشی بسیار بدعت آوردند و بفتح و نصرت به
 پیدشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن احیران
 رجوع آورده مبلغ خطیر داده بند یها را بردند - خبر این فتح که
 بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که
 بخیر در آمده بقتل و احتیصال آن گروه بد خصال پردازد -
 فدائی خان صوبه دار را با دیگر متعینان پیدشاور نیز مامور فرمودند
 که بهر ادلی آغرخان در تنبیه و گوشمال آن جماعت بدسگال کوشند
 و هر طرف که آغرخان رد می آورد از کشتهای آن برگشته روزان
 پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره
 فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شیخون بر آغرخان
 آوردند - و مغلان خبر دار گشته بمقابله آنها پرداختند و جنگ
 عظیم روداد و مستخیز غریب زد و خورد عجیب بر پا گردید و
 استقامت نوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هر دو طرف
 کشته و زخمی گردیدند و آغرخان زخم کاری برداشت آخر بمدد
 اقبال عالمگیری و جلالت مغلان که آغرخان باوجود زخم برداشتن
 هملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در انواع افغانان
 افتاد و از هر طرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی
 جمعی از افغانان را چون گلگرم خوردند گوسفند پیش انداخته

و املجہ مقتولان گرفتہ بر سر افغانان امیر گذاشته بر مہربا دست
آنها بستہ پیش امپ انداختہ میدواند و بشمار ہزارہا افغانان
اسیر و غلب تیغ و ہدف تیر و سنان مغلان گشتہ بقیۃ السیف
زوبگوہا و درہا گذاشتند - از اشعار نا موزون کہ در آخر نامہ درج
تحت نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشتہ می شود

• بیت •

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ • شدند آنزمان منہدم بید رنگ
بہر کوہ و ہرمو پریشان شدند • چو شانہ زدہ مو پریشان شدند
و آخر خان عرضداشت فتح باعرہای بیشمار و امارای بسیار
بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
اضافہ و مومیائی و تعویذ بخط مبارک بنیابت فرمودند و این معنی
باعث رشک و حسد ہمچشمیان گردید خصوص ہندی نژادان
ہمراہ زیادہ بر آتش حسد سوختند • بیت •

گروہی کہ بودند ہمراہ او • بگشتند از رشک او را عدو

ز روی حسد آن رفیقان او • شدہ دشمن اندر پی جان او

کہ تانام او باشد اندر میدان • نراند کدی نام ما بر زبان

یا وجود چنان تردد و جانفشانی آخر خان و دیگر بندہای پادشاهی
بہ سبب هجوم افغانان کہ با آن ہمہ مغلوب گردیدن باز چون مورد
ملخ فراہم می آمدند و درہای قلب را ملجا و پناہ خود ساختہ
حد راہ تردد مسافران و عبور نوج پادشاهی میگردیدند و حسد
و لفاق ہمراہان علاوہ مزید فساد آن گروہ میگردید - عبور فدائی
خان صورتہ دار از خلیفہ متعذر گشت و آخر خان بموجب حکام

ماده ۸۰۰ (۲۴۹)

برای فدائی خان گشته برای بازارک و همه آنچه همه جا جنگ
 گذار و سرانگهان سوره دار را از پیشاور بجلال آباد رساند بعد ازین
 فدائی خان آفرخان را بر فاقمت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری
 که از ملاطین زاده های کهنر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه
 و افغانه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیر نبر
 تعیینات بودند برای بندر بخت شاه راه و ضبط ملک نیک بهار
 که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل
 رفت و در آن ضلع نیز از آن ترک عالی نژاد در تنبیه افغانان
 بدنیاه غلزشی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند
 کرده نمایان و کلزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب
 روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او بزنده در آمدند
 و راه جنگ که بسبب فساد آن بدنیهان محدود بود جاری نمود
 و در تنهانه گندمک رفته استقامت ورزید - و باز افغانه ددنژاد که
 در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن مقدر ندیدند
 می چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع شده غافل بطریق شبخون
 بر آفرخان تاخت آوردند و مغان خبر یافته دل و دست نبالخته
 بدفع شر و مقابله آن گروه شقاوت پزیر پرداختند بعد زد و خوردی
 که بمیان آمد تا سه پهر روز فائز قبال شعله ور بود و افغانان زیاد
 از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد
 از آن که فدائی خان خواست که از کابل به پیشاور مراجعت نماید
 افغانه بدنیاه زیاد از شمار فراهم آمده سد راه گردیدند و محاربه عظیم
 روداد از آنکه فدائی خان برای حامدان و همپشمان آفرخان

سنه ۱۲۰۸ هـ (۱۸۲۱) عالمگیر بادشاه

که محتاج بکوشک و هراولی هفتاد نگردد یکی از روس الوس
 هرب را که از تهور پیشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و
 او بعد تردد نمایان گشته گردید و چندان هزیمت بر فوج هراول افتاد
 که تمام میدان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت
 و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ
 ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغرخان فرستاده اشاره بر
 طلب او نمود و آغرخان شهباز دار با چند هزار سوار ایلغار نموده
 خود را رساند و بر هر کتله چلک که درهای قلب دشوار گذار مشهور
 دارد مبارزه صعب رو داد آنقدر تیر و گولۀ بندوق و سنگهای فیل
 و با از بالای کوه می آمد که کل بر افواج پادشاهی تنگ گردید

• بیت •

افغانین زبالا و ایشان ز زیر • زندگی بهم بندوق و سنگ و تیر
 چو باران ز بالای آن کوهسار • فرود آمدی سنگ و ناوک هزار
 آخر از تردد رستمانه آن رستم زمان افغانه هزیمت پانند و فدائی
 خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم در تهبه نشانند تپانجات
 واحداث قلعات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه در وصال بعد
 انقضای مهال او خرمندگی یانوزده جلوس از حسن ابدال متوجه
 دارالخلافه گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی
 خان صوبه ناز کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که
 تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزید بامداد و معاونت او
 کوشد و آغرخان را مع سپاراجه جسوانت • انجمله کومای بهر داری
 چند امیر سپارز پیشه دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهرادلی آغرخان به پیدهار آمده به تئجیه افغانان پرداخت و پادشاه
زاده بعد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و
آغرخان در نیک بهار باحداث قلعه آغرخان آباد و غیره مشغول گشت و
بگرن آدری مصالح و تداری قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای
آن باتمام رساند

• بیت •
حصاری دران عرصه بنیاد کرد • باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام • شدش زان سبب آغرخان نام
چون خبر احداث قلعه در افغانه انتشار یافت دانستند که دربنای
فصاح آنها خلل خواهد پذیرفت

• بیت •
ازین وجه دل تنگ و حیران شدند • سراسیمه حال و پویشان شدند
انامین زهر و بر انگیخت مر • همه بسته بر خون آغرخان
ز حد آنک تا حد قندهار • پدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مضاف • تولشکر مگوبلکه یک کوه قاف
مصالح همه گشته از بهر کین • رسیدند برحد لغمان زمین
درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
نام داروغه توپخانه خود را باقریب هزار سوار و توپخانه پادشاهی
یکومک آغرخان روانه ساخت و آغرخان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار
دیدند خود و جمعی از مغان رزم جو هرارل نمود یک طرف تفکری
وردی خان برادر حقیقی خود را با بسیاری از مبارز پیشگان
نبرد از ما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلالت کیش
بسررداری سلطان زادهای که هر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدستال معرکه کارزار بیاراست و از آن طرف زمل
خان بدنهاد باچندی از سرداران امغان و تومن داران بانام و نشان
که با هر یک پیدان جنگی بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار
فراهم آمده بودند بمقابله نوج پادشاهی پرداخت و صحاربه
صعب وزد و خورد عظیم رودان و صدای تار و گیر دران دشت و
کوه پر وحشت باسچید و هر طرف مرهای تار چون گوی غلطان
در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که معان رزم جو
بر افغانان پلنگت خوبم آوازی صدای کوس و کرنای رزم حمله
می آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفه ضال بدستال می
بودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بمیداری
لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهی آورده عرصه تردد بر
معان تنگ می آوردند و هیچ نمانده بود که صدمه عظیم بلشکر
آفر خان رسد اما از استقامت درزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر
و برادر و دیگر دلبران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می
ساخت و چندین سردار نامی آن تیره بخندان را با دیگر افغانان
بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و منان گردانیده تزلزل تمام
در لشکر آن بدلهادان انداخت چنانچه از جمله ابیات آفر نامه که
درین جنگ امغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

• بیت •

مانید جاسوس قوم منل • خبر را بخان از ره جزو کل
نمان لحظه خان شجاعت شعار • مرابا یگرد مسلحه استوار
باویخت شمشیر عدل هلال • به پهلوی خودخان گردون خصال

طایفه دوز ترکش به پهلونی خویش • حمائل بگرد آن یلان رزم کیش
 دلیران دیگر بدستور او • همه گشته در بحر آهن فرو
 چو کردند اسباب جوان در صفت • سواری نمودند چاک و چمت
 رسیدند در عرصه جنگ گاه • که امتداد افغان چو ابر سیاه
 بقلب سپاه خود استاده شد • ز هر دو طرف فوج آماده شد
 ز هر جانبی صف بپارامند • دلیران پی جنگ برخاستند
 صداها بدون آمد از طبل جنگ • درنگا درنگ و درنگا درنگ
 بغرید طبل و فغان کرد نای • تو گوئی بچنبد کوه از جای
 صدای نفیر آنچه شنید • که بر ترک گردون رسیدی گزند
 چندان منج زرین فغانها بگرد • که بر جان اعدا به پیچید درد
 چنان نعره زد از جگر کرنا • که شد بحد خودش هم جدا
 دلیران گردان زردی غضب • بدندان غیرت گزیدند لب
 بشمشیر و خنجر به تیرو کمان • زهم یکدیگر می ربودند جان
 بگیر و بدار یلان در مصاف • تزلزل بیفکنده در کوه قاف
 صدای ترقائراق و تراق • زلفان رسیدی بملک عراق
 کمانها ز غیرت به بسته میدان • که آوند تیری در آغوش جان
 چنان گشته هر یک از اسباب جنگ • بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
 یلان دلیران هر دو سپاه • بهم در زده حمله چون باد و گاه
 چنان گرم گردید بازار جنگ • که می سوخت پره های تیر خدنگ
 غریو و فغان موزد از هر دو صف • که زهره بملک بدن شدن تلف
 فغانها به پیچید باهم رول • بلرزه در آمد زمین و زمان
 به پیچید باهم دلیران رزم • که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دامت اندر گریبان هم • رساندند چاکش بدامن هم
 یکی تیغ میزد بفرق یکی • اجل درمیان کرد پوی و تکی
 بهم کرده زان گونه جنگ رجدل • که دریای لغمان بخون شد بدل
 زده نعرها همچو رعد بهار • در افتاده باهم چو ابرو شرار
 کشیده همه تیغ کین از غلاف • پی قتل افغان و اهل خلاف
 گویند باردیگر از غلبه افغانان نزدیک بود که چشم عظیم بلشکر
 آن چشم و چراغ مغلان رعد درین ضمن آن شیر نبرد صف
 شکن خود از قلب لشکر امپ برانگلیخته بران انبوه زده چنان
 رستمانه کوشید که بعد سرفگون گشتن چند سوار نامی از خانه
 زمین به زمین باقی فوج رو بفرار آورد • بیت •

چو آغر بغرید مانند شیر • فرس راند در صحن میدان دلیر
 باعدا در افتاد بهر قتال • چو شیرینی که افتد بچنگ غزال
 نموده بگردان اعدا نبرد • عدورا بهر سو پراکنده کرد
 نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لغمان ایمل خان
 باظهار تهوری بجای خود امتقامت ورزیده بود آغر خان مرد
 افغان خود را بدو رساند و کار بمشیت و گریبان رسید و هیچ نمائده
 بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بچم کمان آن رستم
 زمان در آید و او نیز مستعد گشته گردیدن گشت دران حالت
 جمعی از افغانان که بار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی
 خود را بکشتن دادند و بعضی او را عیان کشان از رزمگاه بدر بردند
 و از غارت و تاختی که بر بقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل
 پرنیان قلم دهد محمول باغراق میگردد • بیت •

هرانکو نشد کشته از تیغ و تبر به بردند غارت گرانش امیر
 زن و بچه و خان و صان هر چه بود گرفتند و تاراج کردند زود
 از راویان راست گفتار که دران عرصه کارزار بودند مسموع گشته که
 افغانان بمرتبه مغلوب هراس گشته ازان معركة رو بدرها و جوف
 کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظه تعاقب مغلن دشت پیمای
 فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
 کوه و آبکنها می سازند میبرساندند دران مغانها چندان نقش خاک
 و قالب بی جان گشته بودند که بعد از که مغلن به نشان نقش پا و
 گوشه دامن و زدا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان مورخها کشیده
 بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند *
 القصة آخر خان بعد فتح نمایان یک هزار و هفتصد مرده مقتولان
 و امیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارحال داشت و مورد عنایات
 بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاره هزار سوار
 نموده بعظای نقاره بلند آوازه ساختند و بتذکری دردی خان برادر
 و دیگر همراهان آخر خان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
 فرمودند و آوازه شمشیر و افغان کشی آخر خان بمرتبه دران سر
 زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
 خواباندن و از گریه باز داشتن بنام آن و الاثر از شیر نبرد می ترساندند
 و بعد بندوقیست بنام پادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
 آخر خان را و راجه جسمونت را بکومکي امیر خان در کابل گذاشته
 خود را ببلهور رساند و حضرت خلد مکان بدولت و اقبال او اخر سده
 شانزده جلوس بدار الخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبه گنده مقرر نموده حکم نمودند که کفایت خان را نائب خود مقرر نموده روانه سازد - در همین ایام پادشاهزاده باجل طبعی و دبعت هیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفرالله له در سفر مرجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضه جاودان انتقال نمود و از چهار پسر ماندند از انجمله پسر کلان شیخ الحام که بحلیه صلاح و نلاج آراخته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیره عاقبت بخیری اندوخته امم باصصمی گذشته میشد و فی الواقع مثل او نیک سرشت در جرگه قضات کم بعرضه روزگار آمده چنانچه از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد در آمد از جمله متروکه پدر خود که دراک اشرفی و پنج لک روپیه نقد موی جواهر و دیگر جنس وافر که مانده بود آنچه بحصه او رسید دام و درسی از انجمله خون املا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی به برادران و دیگر ورثه قسمت نمود - هر چند که از قبول تعلقه نضا ابا کرد خلدنمکان بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیر خان را از تغیر خان جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی را که از شجاعان نامی گذشته میشد قلعه دار سالیمر که از قلعه های آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش گروهی قلعه سلطیر بگانه امت مقرر نموده بودند از اتفاقات ناموافقیت ایام در حده هفده جلوس عمل صوبه داری خان جهان بهادر قبیله و وابستگان قلعه دار که از خجسته بنیان می آمدند و غنیمت لایم در نواح آن آرازی داشت غافل بر مر ناموس قلعه دار رسیدن بعده که چند نفر باغیورت همراه

مستورات بدرجه شهادت رسیدند قبائل را قاراج نموده دستگیر
 ساختند و ناموس قلعه دار را بانوج سنگین پهای قلعه آورده پیغام
 دادند که قلعه را زود خالی نماید و الاضیحت و بی ناموسی تمام
 بر سر ناموس شما می آیدم قلعه دارها چند که سعی نمود و جهد
 بکار برد که بتکد بیرو دادند مبلغ در خلاص نمودن عیال و فرزندان از
 دست آن ظالمان گوشه فائده نداد آخر کار قلعه دار دید که در صورت
 بر آمدن از قلعه و خود را بدام شمشیر و همان دادن و گشته شدن
 قلعه از دست میبرد و بی ناموسی زیاد تمام بر سر عیال گرفتار
 دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن
 آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم
 داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد - چنان
 قلعه مر بآسمان کشیده مشهور صوبه خاندیس بلا تردد تیغ و سنان
 بتصرف مرهنة نابکار رفت و فی الحقیقت از بندر صورت تاخجسته
 بنیان و دارالسرور برهانپو باحاطه قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در
 آمد و راه تردد فائده مسدود گشت و باستظهار آن قلعه دو سه قلعه
 دیگر باسم ناهیه و غیره تعلقه سرکار بگلانه به تسخیر کفار در آمد بعد
 عرض قلعه دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند
 درینوقت فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را
 پهای قلعه سالیور رسانده از تصرف غنیم لیتم بر آرد و دلیرخان مع
 توپخانه سنگین و دیگر کومکیان کارزار دیده پهای قلعه آمده بمحاصره
 پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلالت بود بجا آورد و در
 یورشهای بهادرانه افغان بهیار و جمعی از نوکران نامی بادلشاه